

گو کنار

آنچنانکه از کنب، بنگ گیرند، از گو کنار نیز افیون بدست آورند. اگر افیون نبود، بازار بنگ گرمتر بود. از روزی که افیون هم‌آورد سهمگین بنگ از حجله خشخاش بدرآمد گروهی از دلدادگان بنگی، وارفندگان تریاکی شدند. این پادزهر باستانی، امروزه زهر جانستانی است. تریاک که اکنون در زبان مابجای افیون بکار می‌رود، کلمه‌ایست یونانی و بمعنی پادزهر است و در ادبیات ما نیز به همین معنی بکار رفته:

زهر از جهت تو عین دارو است زهر از قبل تو محض تریاک

سعدی

دل مارا که زمار سرزلف تو بخت از لب خود بشفاء خانه تریاک انداز

حافظ

کسی کش مار شیبیا بر جگر زد ورا تریاک باید نه طبرزد

فخر گرگانی^۱

تریاق یا درباق معرب تریاک است و باز بهمان معنی پادزهر است که معرب آن فادزهر است:

شهنشاهی که بصحرا نسیم انصافش ز زهر دردم افعی عیان کند تریاق

خاقانی

۱- در داستان ویس و رامین (دیوان فخر گرگانی) هم در چاپ کلکته (ص ۲۷۴) و هم در چاپ تهران (ص ۳۵۸) چنین آمده «کسی کش مار شیدا بر جگر زد» شك نیست باید شیبیا باشد نه شیدا که از لغات آرامی است، بمعنی دیوانه و مناصبتی در این شعر ندارد. باز در ویس و رامین کلمه شیبیا صفت آورده شده از برای مار: سردیوار او پرمار شیبیا جهان از دست آنها ناشیبیا

در اوستا خشو تو Khshvaêva که در فارسی شیبیا شده صفت آورده شده از برای اژی (= مار) یعنی مار زود خزنده و تند رونده یا چست و چالاک. از همین کلمه است شیوشیب (سراشیب) و شیوا (شیوا زبان). در فرهنگها شیوا که بمعنی افعی گرفته شده، درست نیست. نگاه کنید بجلد اول فرهنگ ایران باستان ص ۱۹۷-۱۹۸

یکیست در لب او درد عشق را دارو یکیست بر کف او زهر رنج را تریاق
معزی

در یونانی تریاکس Theriakos که در همهٔ زبانهای اروپایی در آمده ، عبارت
است از ترکیب چندین دارو که از برای گزش جانوران و بویژه مار بکار میرود . در
پزشکی چندین گونه تریاک یا تریاق داشتند . در اصل تریاق بایستی از شصت جزء
ترکیب یافته باشد رفته رفته اجزاء آن به بیست و ده و چهار و سه رسید . هنوز در
اروپا معجونیه که تریاک خوانده میشود ، مردم معمولی خواستار آن هستند. از برای
نمونه یکی از این تریاکهای رایج اروپا را مینگاریم : افیون ۱ بهر؛ شراب ۳ بهر؛ عسل
۷۲ بهر؛ ریشه سنبل الطیب valérian ۲ بهر؛ مرهمکی Myrre ۱ بهر؛ ریشه سنبل خطائی
ongélique ۶ بهر؛ جدوار Zédoaire ۲ بهر؛ لوف Serpentinaire ۴ بهر؛ دارچینی
۲ بهر؛ هل ۱ بهر؛ ناردین (ناردین اقلیطی ، سنبل الرومی Scille) ۲ بهر؛ سولفات دفر
Sulfate de far (۲ بهر . ۱ در همهٔ کتب طبی ایرانی و عرب بفرستی از تریاقات
برمیخوریم که اجزاء و مقدار آنها معین شده و از خواص شگفت انگیز آنها سخن
داشته اند ، از آنهاست قانون ابن سینا که از تریاق فاروق و تریاق اندروخورون و تریاق
مشرو دیطوس و تریاق عزره و تریاق الاربعة و جز اینها . ۲ از برای نمونه یکی از این تریاقها
را که بفارسی و کوتاه است از قراهدین صالحی مینگاریم :

« تریاق اربعة و این اول تریاقی است که ساخته شده و گویند اقلیدس حکیم تشخیص
پاد زهر و مومیائی کرد و او از اجداد بقراط است و گویند تألیف اندرو ماخس اول
است ... گزیدن عقرب و عنکبوت و جمیع بیعاریهای سرو بادهای غلیظ که در معده و جوف

۱- در این نسخه که از pharmacopola germanica است اجزاء داروها با انگبین صاف و
شراب اسپانیا رویهم ۹۷ بهر است ، شاید از برای مقدار صد گرم این تریاک ، متناسب ، مقدار
هریک از اجزاء معین شده باشد .

نامهای برخی از اجزاء این تریاک (تریاق) را از آلمانی بفراسه گردانیدم تا خوانندگان آسان تر
بلغات لاتینی آنها دسترس داشته باشند . نامهای این داروها را آنچنانکه در فارسی یاد کردم در همه
کتب مفردات ادویهٔ فارسی و عربی یاد شده است . نگاه کنید به Meyers Lexikon

۲- نگاه کنید بقانون ابن سینا چاپ طهران : فی التریاق والمعاجین ص ۲-۵

روده باشد و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان قلب و صداع عتیق و سموم هوام و دواب را سود دارد... اجزاء آن جنطیانا رومی، حب الفار، زراوند طویل، مرمرکی و بعضی بجای مر، قسط کنند^۱. بیشتر این تریاقها پادزهر میباشند و برای چاره کردن زهر بکار میروند، خواه زهری که از رستنیها و کانها باشد و خواه زهر جانوران، چون مار و کژدم و سگ هار و جزاینها و در هر تریاقی خواه تریاق اروپایی و خواه مشرقی يك جزء آن افیون است و در برخی از آنها بجای افیون داروی دیگر بکار برند^۲. در شرح صیدنه ابوریحان بیرونی آمده: «تریاق در روزگار ما آن است که هر داروی که مضرت زهرها دفع کند او را بتریاق تعریف کنند و شریفتر انواع تریاقات فاروق است که بلغت یونانی مشرید و طوس گویند... و معنی فاروق جداکننده میان خون و زهر و نجات دهنده مرتن را از مضرت زهر باشد... و سیر را تریاک ترکی و تریاق روستایی گویند»^۳

ابومنصور هروی در کتاب الابنیه گوید: «ثوم (= سیر) دارویست کی وی تندوستی را نگاه دارد، از انك اندروی قوتی سدد گشای و تحلیل کنست و او غذا و دارویست بسیار منفعت و بتن خویش تریاکی است که هر آن چیزی که تریاق بزرک کی فاروق خوانندش آن چیز را منفعت کند، سیر نیز آنرا منفعت کند و سیر دشتی را اسقور حدیون گویند...»^۴ بسحاق در دیوان اطعمه خود اشاره باین تریاقی سیر کرده گوید:

۱- نگاه کنید به قرابادین صالحی چاپ طهران ۱۲۸۳ ص ۳۰، تحفة الصالحین المشهور بقرا بادین صالحی. مؤلف در دیباچه کتاب خود را چنین نامیده: صالح بن محمد بن صالح القابنی اصلا و الهروی مولدأ و الباختر موطناً و در تاریخ تألیف کتاب آورده:

کهنه پزشکی لبیب پیر خرد آن طبیب
گفت شفای بدن یا عمل صالح است

۲- الخوارزمی در مفاتیح العلوم (چاپ قاهره ص ۱۰۳-۳۰۴) گوید: التریاق مشتق من تیربون بالیونانیة و هو اسم لما ینهبش من الحيوان كالافاعي ونحوها ویقال له بالعربیة ایضاً الدرریاق: تریاق الافاعی هو التریاق الناروق: تریاق الاربعة سمی بذلك لانه من اربعة اخلاط جنطیانا و حب الفار و زراوند طویل و مر.

۳- نسخه خطی، در یادداشت گفتار اسپست از صیدنه سخن داشتیم. نگاه کنید بصفحه ۱۵ یادداشت شماره ۲

۴- کتاب الابنیه عن حقایق الادویه باهتمام (ایگمان Seligmann و بنه ۱۸۵۹

با وجود آنکه دارد نوع زهری بوی سیر میبرد در صحن بورك آبر و تریاق را^۱
 نمونه‌ای از تریاقهای کانی یا معدنی خاک سفیدی بوده از شهر قالیقله که ابن الفقیه
 آنرا از شگفتیهای آنجا یاد میکند.^۲ یاقوت در معجم البلدان نیز همانرا آورده،^۳ و
 در نزهة القلوب حمدالله مستوفی هم باین تریاک برمیخوریم و این است: «قالیقله از
 اقلیم پنجم است ... شهر بزرگ است زیلوقالی بدانجا منسوب است و در معجم البلدان
 آمده که در بیعه نصاری آنجا خانه بوده است که در هر سال در شب شعانین که آخرین
 یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و از او خاک سفیدی بیرون آمدی، آن
 خاک چون تریاک دفع زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد و الا هلاک کردی».^۴
 از تریاقها یا پادزهرهای جانوری یا حیوانی حجر التیس زایناد آور میشویم. ابوریحان
 بیرونی آنرا در کتاب الجواهر حجر التریاق الفارسی خوانده و نامهای دیگر آن را
 حجر التیس، حجر الیش، پادزهر الکباش یاد کرده و در میان نامهای این تریاق که به
 تیس (بزکوهی) ویش (زهر) و کباش (جمع کبش قوچ) بازخوانده شده برتری میدهد
 آنرا تریاک پارسی بنامند: «والاصوب فیه التریاق الفارسی لانه یجلب من نواحی
 دار البجرد».^۵ در تنسوق نامه ایلخانی آمده: «در معرفت حجر التیس و او اندرون
 تیس متولد شود و خاصیت او آن است که زهر مار را دفع کند و کسی را که زهر داده
 باشند پیش از اینکه زهر در مزاج او تصرف کند حجر التیس قدری مصول کرده با دوغ

۱- بسحاق اطعمه ص ۲۱ ۲- نگاه کنید به کتاب البلدان طبع لیدن ۱۳۰۲ ص ۲۹۵

۳- معجم البلدان یاقوت حموی جلد ۱۷ ص ۲۰ ۴- نزهة القلوب المقالة الثالثه باهتمام

لسترا نیچ چاپ لیدن ص ۹۷

قالیقله شهری است در ارمنستان باتفاق نوشته اند که اسم «قالی» از این شهر است، در جای دیگر راز
 آن سخن خواهیم داشت.

۵- نگاه کنید به کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۵ هـ ص ۲۰۲-۲۰۴
 پادزهر در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و جز اینها Bezoar و bezoart شده و بزکوهی که
 پادزهر تولید میکند در جانور شناسی Capra bezoartica خوانده میشود. درباره این جانور که
 ایران زمین بزرگ و خاکهای همسایه میهن اوست نگاه کنید به:

Brehms Tierleben Säugetiere Dritter Band' Leipzig und Wien 1900
 S. 190-195

و نگاه کنید به 8-525 p. Sino-Iranica by Berthold Laufer, Chicago 1919

زهر گزیده باشد حبرالتیس را بسر که مصول کند و بر موضع گزندگی طلا کند، زهر را بخاصیت جذب و دفع کند و درد ساکن کند و بادزهر حقیقی را آورده اند که حبرالتیس است و بسیار سنگها باشد که عوام آنرا بادزهر دانند و درو هیچ خاصیت نبود.^۱ این حبرالتیس یا پادزهر بزکوهی در زبانهای اروپایی با همان لغت ایرانی (پادزهر) خوانده میشود Bezoart - Bezoar و در جانورشناسی بنام Capra bezoartica (بزپادزهر) از آن سخن رفته است.

در میان این تریاقها یکی مشرودیطوس (یا مشریدوطوس) نام دارد. و این میتروdat Mithrôdâta است که نزد رومیان Mithradates خوانده شده و پادشاه پنتوس Pontos میباشد که در سرزمینهای دریای سیاه پادشاهی داشت که او را مهرداد ششم یا مهرداد اپاتور Epator خوانند. در سال ۱۳۱ تولد یافت و در سال ۶۳ پیش از میلاد مسیح خود را کشت. این مهرداد از هماوردان سرسخت دولت روم بود.^۲ در پزشکی میتری داتسیم Mithridatisme بهمین پادشاه باز خوانده شده و آن عبارت است از بکار بردن زهر و رفته رفته بمقدار آن افزودن و خود را بآن خوی دادن، آنچنانکه پس از آن زهری در او کار ساز نخواهد بود.^۳ در سنت ایران فریدون نخست کسی است که تریاق ساخت. حمزه اصفهانی در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء گوید: «و فریدون احدث الرقی و ابداع التریاق من جرم الافاعی و اسس الطب و دل من

۱- نسخه خطی که نگارنده از تنسوق نامه ایلخانی در دست دارد نویسنده آن در دیباچه خود را چنین نامیده:

«مؤلف این کتاب محمد بن محمد بن الحسین الطوسی که پادشاه جهان ماده امن و امنان ازین ضعیف التماس کرد که تألیفی بیاید در انواع معرفت جواهر معدنی و غیرین و این کتاب را تنسوق نامه ایلخانی نام نهاد». از نام این نامه سودمند پیدا است که در روزگار شهریاری ایلخانان مغول نژاد که در قرنهای هفتم و هشتم هجری در ایران فرمانروایی داشتند، نوشته شده. بدرستی ندانستم در زمان کدامیک از پادشاهان این خاندان نوشته شده است. از تنسوق نامه ایلخانی، در فرهنگ انجمن آرای ناصری در کلمه «لال» باسم «رسالة خواص جواهر» نام برده شده است.

۲- نگاه کنید به Römische Geschichte von L. M. Hartmann und J.

Kromayer, Gotha 1919 S. 132

۳- یکی از تریاقهای معروف نزد این سینه و دیگران به اندروماخس باز خوانده شده این Andromachos بزشک امپراتور نرو Nero (۵۴-۶۸ میلادی) بود.

النبات ما يدفع الآفات عن اجسام ذوی الارواح.^۱ در تاریخ بلعمی آمده: «و نخست پادشاهی که در نجوم نگریست او [فریدون] بود. و در علم طب نیز رنج برد و تریاق او ساخت و اول پادشاهی که برپیل نشست او بود. پیل را حرب فرمود.^۲ از اینکه گفتیم پادزهر کلمه فارسی تریاق است و در همه جا همین کلمه بمعنی تریاق (= تریاک) بکار رفته، لازم آمد این کلمه مرکب را باختصار بیان کنیم «پاد» که «پا» هم گفته میشود در فرس هخامنشی یا پارسی باستانی پتی *paty* و در اوستایی پتی *paity* جزئی (*préfixe*) است که معنی ضد و مخالف از آن برمیآید و در سر یکدسته از لغتهای فارسی بهیشت گوناگون دیده میشود، چون پسند و پاسخ و پذیره و پاداش و پادافره (پادفراه) و از آنهاست پادزهر یا پازهر.

همی زهر بشناخت از پادزهر
فردوسی

ز دانایی او را فزون بود بهر

گهی زهر بارش گهی پادزهر
اسدی

بسان درختی است گردنده دهر

در میان لغتهای بسیاری که در فارسی با این جزء دیده میشود، لغت پتیاره شایان توجه است. در اوستا پتیتیاره *paitiâra* و در پهلوی پتیارک جزء اخیر این لغت *ar* میباشد که در فرس هخامنشی و اوستایی بمعنی رسیدن و رفتن است. بنابراین پتیاره برخلاف رونده و بصد رفتار کننده است. در فرهنگ انجمن آرا وجه اشتقاق شکفت انگیزی از برای آن آورده «این کلمه در اصل بدیاره بوده یکی رفیق بدوزشت و مکروه»، چنانکه در همان فرهنگ وجه اشتقاق شکفت انگیزتری از برای کلمه پادزهر که موضوع ماست یاد گردیده: «و اصل آن پازهر بوده بسکون و او یعنی شوینده زهر، چه پاو بمعنی شستن و پاکیزه کردن باشد و بهرور و او آن حذف شده». هیچ شبهه نیست کلمه تریاک که گفتیم اصلاً یونانی است و امروزه نزد ما انظر مرادف افیون یعنی شیرۀ کوکنار

۱- نگاه کنید بتاریخ سنی ملوک الارض چاپ برلین ص ۲۵

۲- تاریخ بلعمی چاپ هند ص ۴۶

(=خشخاش) دانسته شده دارویی است که درطب ضد مطاق زهر بکار میآمده و چون درهرترياك يك جزء آن افیون بوده، رفته رفته ترياك و افیون دو کلمه مرادف پنداشته شدند. ^۱ در اینجا باید بیفزاییم سنگی که امروزه پادزهر خوانده میشود، ناگزیر بمناسبت اینکه در آن چاره و درمانی از برای زهر می پنداشتند چنین نامیده گردید. ^۲ پس از اینکه دانستیم ترياك چیست، اينك افیون :

افیون علم است کیمیای بزرگیها شکر کندت اگر همه هیپونی ناصر خسرو ^۳

هیپون یا اپیون و پیون :

تلخی و شیرینیش آمیخته است کس نخورد نوش و شکر با پیون رود کی

افیون که معرب آن است مانند کلمه ترياك یونانی است. در یونانی اپیون Opion که در لاتینی اپیوم Opium شده و در همه زبانهای اروپایی بهمین هیئت اخیر بجای مانده، در زبانهای شرقی هم ناگزیر در قدیم بضم الف بوده یعنی اپیون و افیون، و بعدها بفتح تلفظ کردند. در اسماء العقار هم بضم الف یاد شده: « افیون... وهولبن الخشخاش الاسود بعد جفاهه ویشبه بالربوب. » ^۴

در تلمود فلسطینی شیره خشخاش بنام افیون aufiun یاد گردیده ^۵ و در سانسکریت اهینه ahiphena خوانده شده است. ^۶ افیون شیره گیاهی است که در فارسی کوکنار و نار کوك گوئیم و در گیاهشناسی papaver somniferum خوانند. افیون از تره ای که كوك (= کاهو بعربی خس البری) خود رو گویند نیز گرفته میشود. ابن سینا

۱- در بحر الجواهر در سخن از افیون آمده: « واعلم ان كل ادوية مر كبة فيها الافیون »

۲- درباره سنك پادزهر نگاه کنید به كتاب الجماهر ابوریحان بیرونی ص ۲۰۰-۲۰۲

۳- آن فلسفه است و این سخن دینی این شکر است و فلسفه هیپون است.

۴- نگاه کنید به شرح اسماء العقار باهتام ماكس ماير هوف قاهره ۱۹۴۰ ص ۷ شماره ۳۵

۵- نگاه کنید به شرح اسماء العقار ص ۲۰ شماره ۳۵

۶- Some Notes on the History of the Almond (Badam) in India - by P. K. Gode, Poona 1946 p. 99

در قانون گوید: «افیون، عصاره الخشخاش الاسودالمصری مشمشه ولا یزاد شربه علی دنفین و قد یتخذ من الخس البری افیون ایضاً و هو ایضاً مخدر ضعیف».^۱ این کوك یا کاهوی خودرو که از آن هم در قدیم افیون گرفته می شده در گیاه شناسی *lactuca virosa* خوانده می شود. این کاهوی زهر دار و کاهوی خوردنی که کشته می شود *lactuca sativa* از انواع کاهوی وحشی یا بری و خودرو است که در لاتین *Lactuca scariola* نامند. از ساقهای همه این کاهوها (اگر بگذارند بزرگ شود) کم و بیش شیره ای می توان گرفت و بهمین جهت هم نام آن در لاتین از کلمه شیره *lac* مشتق شده و در فرانسه همان نام لاتین *laitue* بمعنی شیر دار است. اما کاهوزهری *lactuca virosa* بخصوصه از این ماده برخوردار است و با اندک زخمی که بآن برسد یک گونه شیره سفید رنگ و تند بوی و تلخ مزه از آن سرازیر شده و زود در اثر هوا خشک می شود و رنگ تیره گرفته چون ژدیا انکم و صمغ می گردد درست همانند شیره ای که از کوکنار گیرند.

همین شیره خشک شده است که در داروسازی لاکتوکاریوم *lactucarium* خوانده می شود و آن دارویی است مسکن و منوم. ابن سینا در قانون گوید: «خس البری منه فی قوه الخشخاش الاسود...»^۲

پیشینیان همان خاصیتی که از برای افیون کوکنار قائل بودند، از برای افیون کوك یا کاهو هم قائل بودند. پلینیوس *Plinius* در نخستین سده میلادی در سخن از انواع کاهو این کوك زهر آگین را نیز یاد داشته و در ضمن خاصیت های بسیاری که از آن بر می شمرد اثر تریاقی آن را هم یاد میکند که چگونه دارو و درمان هرزه ری است و بویژه از برای گزش مار و گزدم و تننده (عنکبوت، رتیل) سودمند است.^۳ در قدیم در پزشکی افیون کوك مانند افیون کوکنار بسیار بکار میرفت، امروزه از آن سخنی

۱- نگاه کنید به قانون ابن سینا چاپ طهران ۱۲۹۵ ص ۱۶۱

۲- نگاه کنید به *Das Leben Der Pflanze*, Band I S.32 und Band II S. 489 und Band VII S. 151

و بقانون ابن سینا چاپ طهران ۱۲۹۵ ص ۲۳۲

۳- *Plinius, Naturalis Historia* XIX 38 1-4; XX, 24,1 25,1 26,1-6

نیست. در گذشته از برای انواع کاهوها که نوع خوردنی و بستانی آن بیش از نود تیره است، خاصیت مخدر و منوم یا سست کننده و خواب آورنده، شناخته شده است. گذشته از پزشکی، در ادبیات فارسی هم به خواص مشترك كوك و كوکنار اشاره شده:

خواب در چشم آورد گویند كوك و كَنار تا فراق روی او داروی بیخوابی شود
خسروانی

جایی رسیده باس تو کز بهر خواب امن بگرفته فتنه را هوس كوك و كوکنار
انوری

اینك افیونِ كوکنار: با تیغ شکافی به پیله یا غوزه كوکنار دهند تا از آن شیرهای فروچکیده در هوا بسته شود. این شیر را در عربی لبن الخشخاش گویند و برخی فارسی آنرا بغلط تو در شیر یاد کرده اند.^۱ این شیره آنگاه بچگونگی اپیون یا ترياك رسد که بازوی نیرومندی با سر پنجه هنروری آن را مالش دهد، همان کاری که با شیرۀ کنب (بنك) کرد، تا اینکه آن هم پادزهر غیرت و مردانگی گردد، از آن افیون که ساقی در می افکند حریفانرا نه سرماند نه دستار

در شرح فارسی صیدنه ابوریحان بیرونی آمده: «و حمزه خشخاش را به تودر تعریف کرده است و معنی تو در شیر، شیر خشخاش باشد از ایرا که تو درو تودری مرخشخاش را گویند، جز انك در ادویه بانج اورا تودری گویند، در متعارف تخم نباتی دیگر است... و لفظ تودری مشترك است میان خشخاش و دانه که اورا تودری گویند و استعمال تودری در خشخاش نادرست است».^۲ کوکنار یا نار كوك در تازی خشخاش خوانده شد و تخم کوکنار بزر الخشخاش است. در صیدنه آمده: «ابوحنیفه دینوری گوید عرب اورا خشخاش بآن سبب گویند که اورا بجنبانند خشخشه از او بگوش رسد». در منتهی الارب آمده: «خشخشة، بانك کاغذ و جامه نو و آواز کردن هر چیز خشك از افتادن چیزی بر آن و در آمدن در چیزی». دارد ضریر انطاکی طیب که در مصر میزیست

۱- در بسیاری از فرهنگها و کتب ادویه مفرد، تودری و تودریون همان شوکران یا سیکران است که یاد کردیم.

۲- از نسخه خطی صیدنه ابوریحان.

و در سال ۱۰۰۸ هجری در مکه در گذشت در کتاب خود تذکره اولی الالباب گوید :
 « خشخاش اذا اطلق يراد به النبات المعروف في مصر بابي النوم وهو ابيض ، هواجوده و
 احمر اعدله واسود اشد قطعاً ... »^۱

در مفید العلوم آمده . « افیون ، هو ابن الخشخاش البری الاسود البزر »^۲.

افیون که یکی از گزندهای اهریمنی است در همان نخستین سده هجری با عربها
 بایران در آمد و در دومین قرن بهند رسید و در دو قرن دیگر بچین روی آورد .
 امروزه گیاه دوزخی کوکنار هر چند گل آن بسیار زیباست در این سه کشور کشت
 میشود . در روزگاران پیش افیون آسیای کوچک نامبردار بود ، اکنون هم ترکیه
 یکی از سرزمینهای کوکنارخیز است . در هر يك جریب خاک میهن ما باندازه ای
 کوکنار پرورش میشود که ده تا هجده کیلو گرام تریاک بدست میآید ، اگر از این زهر
 جانستان چشم بیوشند و بگذارند میوه آن یا خشخاش برسد ، میتواند از هر يك
 جریب ، هزار تا هزار و پانصد و دو هزار کیلو گرام روغن خشخاش بدست آورد که
 روغنی است بسیار خوشمزه و گوارا . در اروپا هم از برای روغنش کم و بیش کشت
 میشود . اما کشتکار کوکنار جویای چیزی است که سودش بیشتر است ، هر چند زبان
 هزاران مردم دیگر باشد ، این است که يك دو هفته پس از فرو ریختن گل کوکنار
 تیغ بر گرفته بهر يك از پیله کوکنار یا غوزه و یا آنچه آنکه گویند بگرز کوکنار شکافی
 دهد ، نیمساعت پس از این شیره سفید رنگی از آن زخم بدر آید ، رفته رفته در
 مجاورت هوا رنگ بگرداند ، زرد و قهوه ای شود . بیست و چهار ساعت دیگر باز
 کشتکار بکشتزار در آید و آنچه از آن شیره نیم بسته به پیله چسبیده ، بترشد و در
 تشتی گرد آورد . این خمیر نرم از پرتو سر پنجه تریاک مال که آن را آنچه آنکه باید
 در هم مالد و خشک کند ، دارویی گردد که دود از خان و مان هزاران مردم این سرزمین
 بر آورد . اگر از شور بختی کشتکار ، در همان هنگامی که پیله کوکنار شکاف خورده ،

۱- تذکره اولی الالباب ص ۱۹۲

۲- مفید العلوم و مفید العلوم تألیف ابن الحشاء طبع رباط ۱۹۴۱

باران ببارد و آن شیره را فرو شوید ، نیکبختی هزاران مردم مرز و بوم ماست که بخواست خدا ، مرك داروی آنان بخاك ريخت . اگر خواست ایزدی نباشد ، ابری نجنبند ، بارانی نریزد ، کشتزاران کوکنار همچنان سراسر ایران را فراگیرد و بکنند ، مایه زندگی مردم کمتر پردازند و دستگاه بیغیرتی که بنام دولت فرمانگزار این کشور است همچنان کارنده کوکنار و خرنده تریاک را یلدورها بگذارد بیم این است که در این دیار، غیرت و مردانگی یکسره رخت بر بندد و مشتی سست و نزار، بازماندگان ننکینی از نیاگان دلیر و پهلوان خود بجای مانند^۱.

بدی و خوبی تریاک بسته بخاك و هوای کشتزار آن است، خوبش آن است که از ماده مرفیوم morphium که در سال ۱۸۰۶ شناخته شده ، باندازه ۱۲ تا ۱۵ درصد برخوردار باشد .

آنچه امروزه از تریاک بنامهای مرفیوم و کدئین Codéine که در سال ۱۸۳۲ شناخته شده ولدانوم laudanum (که بدستیاری paracelus ۱۴۹۳-۱۵۴۱ پیدا شده) در پزشکی بکار آید و از دارو و درمان بیماران بشمار رود، نسبت با آنچه دود شده مایه رنجوری مردم است ، بسیار ناچیز است . اکنون افیون مانند هزار سال پیش از این دیگر دردی را چاره نمیکند که مانند فخرالدین گرگانی بتوان گفت :

مرا در دل بماند از تو يك درد که درمانش بافیون نتوان کرد

در پارینه چنانکه دیدیم ، افیون یکی از اجزاء مهم اقسام تریاقات بوده ، در روزگاران پیش افیون مصر داروی نامبرداری بود و بویژه افیونی که از ثیبه Thebes بدست میآهد شهرتی بسزا داشت و هنوز هم در پزشکی نام این شهر با افیون برده میشود : Opium thebai; tinctura thebaica همچنان تا آغاز قرن نوزدهم میلادی ثیبه افیون خیز بود . خبری که از ناصر خسرو بجای مانده، گویاست که در قرون میانه نیز سرزمین رود نیل از کشت کوکنار بهره ور بود، در سخن از بازگشت از مصر

۱- در باره افیون نگاه کنید به La Divination (chez les Assyriens et les Babyloniens) par Contenau, Paris 1940 P. 54-56

بسوی خانه خود گوید: « و سه شنبه چهاردهم ذی الحجه سنه ۴۴۱ از مصر در کشتی نشستم و براه سعید الاعلی روانه شدم و آن روی بجانب جنوب سارد ... بر دو کناره نیل بسی شهرها و روستاها بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد. تا شهری رسیدیم که آنرا سیوط میگفتند و افیون از این شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه باشد، چون بلند شود و پبله بندد او را بشکنند. از آن مثل شیره بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاهدارند، افیون باشد و تخم این خشخاش خرد و چون زیره است.^۱ جالینوس پزشک ناموریونانی که در سال ۱۳۱ میلادی در آسیای کوچک در پبرگامون Pergamon متولد شد و در سال ۲۰۱ در رم درگذشت، افیون مصری را از همه اقسام دیگر بهتر میداند. پلینیوس Plinius دانشمند رومی قرن اول میلادی میگوید بیشتر افیونهایی که از آسیای کوچک به اسکندریه میرسد، در آنجا آنها را با چیزهای دیگر در آمیخته تقلب میکنند. همین نویسنده گوید: « شناختن افیون سره از ناسره نخست در بوی آن است، دوم اینکه آنرا پیش شعله چراغ بگیرند، اگر آن خود شعله ور شد و پس از خاموش شدن بوی از آن برخاست، دانسته میشود که تقلبی نیست زیرا از افیون آمیخته چنین بویی بر نمیخیزد و دارای چنین شعله فروزان هم نیست و بدشواری شعله ور میشود و بسا خاموش میگردد. همچنین افیون را میتوان با آزمایش آب باز شناخت. افیون خالص مانند ابر بروی آب شنا میکند، افیون قلب در آب تکه و پاره میشود، دیگر اینکه افیون خالص در آفتاب تابستان عرق کند و آب شود آنچهنانکه مانند شیرۀ تازه گردد. منسیدس Mnésides گمان میکند که بهترین وسیله نگاهداری افیون این است که آنرا با تخم شوکران در آمیزند و دیگران گویند که باید آنرا با باقلی درهم آمیخت.^۲

۱- سفرنامه ناصر خسرو، چاپ برلین ۱۳۴۱ ص ۸۹-۹۰، سیوط (= سیوط)، شهر افیون خیز همان است که جلال الدین سیوطی که اصلاً ایرانی نژاد است بدان خوانده شده است. این شهر نزد یونانیان Lykopolis خوانده شده، سیوطی در اول ماه رجب ۸۴۹ در قاهره متولد شد و در ۱۸ جمادی-الاولی ۹۱۱ درگذشت.

نگاه کنید به Encyclopédie de l'Islâm Tome I p. 510-511; Tome IV P. 601-603

Plinius N. H. XX, 76, 1-5

۲- نگاه کنید به

از قرن سوم پیش از میلاد پزشکان یونانی افیون را بخوبی میشناختند و کم و بیش جزء داروها بکار میبردند و برخی دیگر از گزند آن که زهر کشنده است سخن داشتند، چنانکه نیکندرس Nikandros در دویمت سال پیش از میلاد مسیح. پلینیوس نیز از چندتن ناموران یاد میکند که با افیون خودکشی کردند. ناگزیر افیون در روزگاران پیش هم داروی گرانبهایی بوده که در آن تقلب میکردند، دیسکوریدس Dioskorides همزمان پلینیوس نیز از تقلبی که در افیون میکردند یاد کرده است.^۱ ناگزیر افیون در هر جا که رفت بنام داروی درد و چاره رنج پذیرفته شد، اما دیری نیامید که خود برباد ده زندگی و نابود کننده هزاران هزار مردم گیتی گردیده آنچنانکه باید این داروی دیرین را، آسیب آسیا نامید. دیرگاهی است که با خوردن ترياك چندی خود را با اندیشه‌های شیرین خوش داشتند و با این خوشی ساختگی و ناپایدار، پایه زندگی خود و خانواده و مرزوبوم خود را ویران کردند. ترياك کشیدن یعنی دود کردن آن مانند کشیدن بنك (چرس) که یاد کردیم پس از پیدا شدن امریکا و شناختن سیگار و دود کردن آن، در این چند قرن اخیر در آسیا رواج گرفت. در چین افیون کشیدن از قرن هفدهم میلادی آغاز گردید، در ایران نیز رواج این خوی پست و پلشت نباید پیشتر از آن زمان یا عهد صفوی باشد.^۲ چنانکه گفتیم افیون آسیب آسیاست. همه کشورهای این بخش از گیتی کم و بیش دچار آن هستند. در میان این کشورها ژاپن که ارزش زندگی را بهتر دریافت و رستگاری خود را بکار و کوشش دید، دانست که افیون با مردمش همان کند که با مردم چین کرد، این است که در سال ۱۸۹۶ پس از اینکه جزیره فورموز Formosa را از چینیه‌ها گرفتند، رئیس پزشکان لشکری ژاپن

۱- نگاه کنید به Das Leben der Pflanze VIII Band S. 449-455

۲- بازاری که در آن افیون کشیده میشود «وافور» نام داده‌اند و «وافوری» کسی است که این ابراز را بکار میبرد یا تریاکی و افیونی. ندانستم وافور چه لغتی است، گمان برده میشود که vapor لاتین باشد که در فرانسه vapeur شده است؛ جز این کلمه به واژه دیگری احتمال برده نمیشود، بویژه که کلمه vapeur بمعنی «دود» بکار میرود، چنانکه در این جمله:

Les vapeurs du pavot somnifère.

Le Tabac par Depierris, Paris 1898, p 13

نگاه کنید به

بارون ایشیگورو Baron Ishiguro صلاح دید که ژاپن از این سرزمین چشم پوشد، زیرا مردم آنجا دچار افیون هستند و بیم این است که این گزند بژاپن سرایت کند. این احساسات که از وطن پرستی برخاسته بود، عملی نگردید، اما دولت ژاپن قانون سخت برقرار کرد و داد و ستد افیون را در آنجا محدود ساخت. آسیب افیون از جازه بچین روی آورد، انگلیسیها این بدبختی را غنیمت شمرده سوداگران آزمندشان کالای ننگین افیون را بدان سوی گسیل داشتند. در هند کشت کوکنار از برای این منظور رونق یافت. دولت چین با امید اینکه این زهر سهمگین را از کشور خود دور بدارد، داد و ستد این کالا را بازداشت، تریاک کشخانهها را بست و از برای تریاکیان سزاهای سخت چون بریدن لب زبرین، حتی خفه کردن برقرار داشت. بازرگانان آژهند انگلیسی نتوانستند از سود سرشاری که از این زهر جانستان داشتند بگذرند، بهرنیرنگی بود آنرا از بندرهای انگلیسی بنگاله با رشوه دادن بگماشتگان وارد چین میگردند. چینیها بستوه آمده چاره جز این ندیدند که ۲۰،۲۸۳ صندوق تریاک را که رویهم ۱،۲۲۷۰۰۰ کیلوگرام بوده و بقچاق وارد چین شده بود در دریا بریزند. از این گستاخی که دولت چین از برای حفظ جان ملت خود کرده بود پاسخ سختی از دولت انگلیسی دریافت و آن اعلان جنگ سال ۱۸۴۰ بود که بجنگ تریاک معروف است و در سال ۱۸۴۲ پایان گرفت، ناگزیر چین سست و ناتوان که از همان تریاک ازپای در آمده بود، شکست یافت و پذیرفت که از این پس همچنان خوار و زبون بماند و کالای همآورد زبردست خود را بجان خریدار باشد و شش ملیون دلار تاوان آن ۲۰،۲۸۳ صندوق را بپردازد و پانزده ملیون دیگر خسارت جنگ تقدیم دارد و جزیره هونگ کونگ Hong Kong را به بریتانیای بزرگ برگذار کند و چندین بندر خود را باختیار انگلیسیها بگذارد. بنا بآمار بازرگانی انگلیسی ده درصد در آمد حکومت هند در سال ۱۹۰۲ از تریاک بوده، چون چنین است باکی نیست اگر در سر چنین سود هنگفتی جنگی درگیرد و هزاران مردم بیچاره کشته شوند و باید بیاد داشت که همین تریاک زمینه را آنچنان در چین آماده ساخته که هر گاه مغربیان دلشان خواست بدون

خونریزی و کشتار بتوانند در آن کشور پهناور امتیازاتی بدست آورند و از سوی مردم وارفته و بی اراده آنجا چون و چرایی در کار نباشد جنگ تریاک چین و انگلیس، بهر سببی که در گرفته باشد. در همان زمان گلاستون Gladston در پارلمان انگلستان درباره آن چنین گفت: «چینیان حق دارند که شمارا از بندرهای خود برانند، آنگاه که دانستند از قچاق ننکین دست نخواهید داشت. من در تاریخ کشور خودمان، جنگی باین اندازه ننکین نمیشناسم.» چین پس از شکست با خود اندیشید، اینک که بخواست هم‌آورد باید تریاک بکشیم، چه بهتر که در سرزمین خود کوکنار بکاریم و کمتر نیازمند بیگانه گردیم و پول خود را بدست دشمن سپاریم، زیرا واردات تریاک بچین در سال ۱۸۷۶ به ۵۸۶۰۰۰۰ کیلوگرام رسیده بود^۱. آری همت کردند در خاک خویش کوکنار کاشتند و کمتر نیازمند تریاک هند و ترکیه و ایران شدند.

در پایان باید بیفزاییم که اروپا و امریکاهم از آسیب افیون برکنار نمانده، در بندرهای جنوب فرانسه از تریاک کشتخانها بنام فومری fumeries نیز دم و دودی بلند است و کسانی که از جوهر تریاک نیشی خورده‌اند رفسنت morphinistes خوانده می‌شوند، در همه جا دیده می‌شوند و یاد آور پروردگار پارینه یونانی مرفئوس Morpheus هستند.

۱- نگاه کنید به Das Leben der Pflanze VIII Band S. 442-455;
Harmsworth. History of the World, volume III, London p. 790-797;
Geschichte Chinas von W. Schüler, Berlin 1912, S. 141-146
و امبری درباره توتون و چرس و تریاک و استعمال آنها در ترکیه و ایران و ترکستان مطالبی یاد میکند که شایان توجه است: H. Vambéry (Sittenbilder A. D. Morgenlande) III
Berlin S. 87-108

* * *

در پایان گفتار برنج اذالمآثر و الآثار یاد کردیم، این کتاب که در سال ۱۳۰۶ هجری نوشته شده در ص ۱۰۵ از انتشار ذراعت خشخاش و ایجاد کمپانی تریاک در اصفهان سخن می‌دارد و میگوید: «امروز تریاک مال التجاره بسیار معتبری است و تریاک ایران را به هند و چین و فرنگ همه جا حمل می‌دهند...»

لاله

اگر بی تو به بینم لاله در باغ
نهد لاله برین خسته دلم داغ ۱

پس از کوکنار باید از لاله سخن بداریم، چه این دو گونه گیاه را از یک بن دانسته و از خانواده Papaveracées شناخته اند. گذشته از اینکه لاله از خویشان نزدیک کوکنار یا نار کوك است و باید از پی آن در آید، خودواژه لاله شایان توجه است و بجاست در گفتاری جداگانه یاد گردد. نگارنده در این گیاهان، آنچه تاکنون یاد گردیده و آنچه پس از این یاد خواهد گردید، بیشتر بجنبه تاریخی و لغوی آنها متوجه است. لاله از رستنیهایی است که در سخن از آن بناچار، پای چندین رستنی دیگر بمیان میآید. ارزش آنرا دارد که بآن پردازیم. لاله را در تازی شقایق خوانند، در همه کتابهای مفردات ادویه در زیر همین نام تعریف گردیده و در ادبیات فارسی نیز همین واژه بجای لاله بکار رفته و لفظ مرادف آن دانسته شده.

جام کبود و باده سرخ و شعاع زرد گویی شقایق است و بنفشه است و شنبلیله^۲
و بسا همین کلمه با نعمان آورده میشود:

باغها داشتم پر از گل سرخ دشتهها پر شقایق نعمان^۳
همچنین لاله نعمان گفته میشود:

در لاله زار لاله نعمان سرخ روی خالی زمشک و غالیه بر خد کند همی^۴

۱- ویس و رامین چاپ تهران ص ۲۶۹

۲- کسانی مروزی از شعرای آل سبکتکین. نگاه کنید به لباب الالباب عوفی چاپ لیدن جلد ۲ ص ۳۵

۳- فرخی سیستانی باهتام عبدالرسولی چاپ تهران ۱۳۱۹ ص ۲۶۹

۴- منوچهری ص ۹۶، باز منوچهری گوید.

بمشک اندر زده دلها، بخون اندر زده سرها

شکفته لاله نعمان بسان خوب رخساران

ص ۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ بکوشش دبیر سیاقی؛

بتیغ بر دم از خاک لاله نعمان

بگوش بر شود از کوس ناله تندر

مسعود سعد سلمان باهتام یاسمی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۰۴

درفارسی ولهجه‌های ایران الاله هم آمده .

الاله کوهساران هفته بی

بنفشه جویباران هفته بی

منادی میکر و شهر و بشهر و

وفای گل‌نزاران هفته بی^۱

بمناسبت داغ سیاهی که در میان گل آن دیده میشود ، آنرا لاله دغدار و لاله

دلسوخته یا لاله دلسوز خوانند :

چه خوری خون چولاله دلسوز

خوش نظر باش و بوستان افروز^۲

همین گیاه است که لاله خودروی هم خوانده میشود :

درود از من بدان خودروی لاله

که دارد چشم آکنده بژاله^۳

در لغت اسدی چاپ تهران آمده :

لاله شقایق بود بتازی و شنبلیله گویندش نیز ، قریع گوید :

من از بس ناله چون نالم من از بس مویه چون مویم

سرشک ابر بر لاله بود چون اشک بر رویم^۴

اینکه لاله و شقایق و شنبلیله یک گیاه پنداشته شده پیدا است که درست نیست. در

فرهنگها، در لغت شنبلیله این شعر از اسدی گواه آورده شده :

یکی جام زرین بکف پر نبید

چولاله می و جام چون شنبلیله

و این میرساند که خود اسدی لاله و شنبلیله را یک گیاه نمیدانسته، چنانکه فرخی :

از کوه تابکوه بنفشه است و شنبلیله

از پشته تا پشته سمن زار و لاله زار^۵

شنبلیله یا شنبلیله را در فارسی نیز سورنجان گویند ، قطران گفته :

تا گشت زیر غایه گلنار تو نهان

چون شنبلیله کردم رخسار خویشتم

ابن سینا در قانون گوید :

۱- باباطاهر (ضمیمه سال هفتم مجله ارمنان) چاپ تهران ۱۳۰۶

۲- خواجوی کرمانی ۳- ویس و رامین ص ۳۸۱

۴- این لغت با این شاهد در ملحقات لغت اسدی چاپ تهران ۱۳۱۹ باهتمام انبال یاد شده، در لغت اسدی چاپ کنگن ۱۸۹۷ میلادی باهتمام پاول هورن نیامده است.

۵- فرخی سیستانی ص ۴۱

«سورنجان هواصل نبات له ورد ابيض واصفر...»^۱ آنرا در لاتین Colchicum خوانند و در تحفه حکیم مؤمن چنین تعریف شده: «شنبلید اسم فارسی شکوفه سورنجان است». باز در تحفه حکیم مؤمن آمده: «سورنجان بیخست شبیه بسیر صحرائی و مایل باستدارت و پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم... و برگش شبیه ببرک کرات و از آن قوی تر و ساقش بقدری شبری و گلش زرد، بفارسی شنبلید نامند، شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ میباشد و منبت او کوهها»^۲ بنا بر این لاله با شنبلید (= سورنجان) هیچ پیوستگی ندارد. در ادبیات فارسی شنبلید بمناسبت گل زرد رنگش در تشبیهات بکار رفته است. همچنین شقایق نباید مشتبه شود با انامونی چنانکه در اسماء العقار آمده: «شقایق هی شقایق النعمان و هو الشقر و هو الذی تسمیه البربر طکرد و اسمه الیونی انامونی و منه بستانی و منه ما زهره ابيض»^۳ این انامونی در یونانی anamone خوانده میشود و در گیاهشناسی کلی بهمین اسم معروف است و چندین گونه از آن بر نکههای سرخ تیره و آبی و سفید در باغها پرورش میشود.

برخی گمان برده اند که کلمه عربی نعمان که بمعنی خون است و از آن یاد خواهیم کرد، از همین لغت یونانی باشد.^۴

دیگر اینکه در اسماء العقار آمده: «بخور مریم... ان هذا الاسم واقع علی اصول العشبۃ التي يقال لها اذریون»^۵ در فرهنگها نیز فارسی شقایق را آذرگون یا آذریون یاد کرده اند. در فرهنگ جهانگیری آمده: «آذرگون نوعی از شقایق بود که کنارهای آن بغایت سرخ رنگ میشود و میانهاش سیاه باشد...»^۶ در فرهنگ رشیدی آمده: «آذرگون

۱- قانون ابن سینا ص ۲۱۶

۲- تحفه حکیم مؤمن چاپ طهران ۱۲۹۰ ص ۱۶۷ - ۱۶۸

۳- شرح اسماء العقار چاپ قاهره ۱۹۴۰ شماره ۳۵۹

۴- همین کتاب شماره ۳۵۹

۵- همین کتاب شماره ۵۵- در اسماء العقار در دنباله جمله ای که یاد کردیم آمده: «هی المعروفة فی الاندلس بالذهبية لأن نورها لون الذهب و يقال لها اذریون»

۶- در فرهنگ جهانگیری چاپ هند اشعاری هم از سنائی و ازرقی شاهد آورده که غلط چاپ شده است.

گلی آتش رنگ که به عربی آذریون و بخراسان همیشه بهار و بشیرازی خیری و گاوچشم گویند و در فرهنگ نوعی از شقایق بود که کنارهای آن بغایت سرخ رنگ شود و میانه اش سیاه. در فرهنگ سروری نیز آذریون مانند فرهنگ رشیدی بیان شده و این شعر از ظهیر بگواه آورده شده :

هوای طاعت تست آن نسیم جان پرور که از میانه آذر بروید آذریون
در فرهنگ انجمن آرا نیز آذرگون و آذریون نوعی از شقایق است و از قطران شاهد آورده :

زخون و تف همه روزه دودیده و دل من یکی به آذر ماند یکی به آذرگون
آذریون یا آذرگون گلی است سرخ رنگ که در ادبیات ما بسیار با آن بر میخوریم، از آن جمله معزی گوید :

ز دوده تیغها اندر کف ایشان چو نیلوفر شده نیلوفر از خون بداندیشان چو آذریون^۱
در منتهی الارب آمده : « آذریون معرب آذرگون فارسی است و آن آفتاب پرست باشد، گل آن زرد و بزرگ و پهن و مدور و در وسط آن بزرگ ریزه سیاه می باشد. گرم و تر است و در قدیم آنرا اهل فارس در دیدنش تعظیم داشتندی و در خانها پراکندندی ». از گل آفتاب پرست و آفتاب گردان جداگانه سخن خواهیم داشت .

در لغت اسدی آمده : « خجسته : یکی میمون بود و یکی گلی هست که آنرا آذرگون گویند، رنگش زرد بود و میانش سیاه ... »
آذرگون و آذریون هر دو یکی است. تبدیل گاف به یاء همانند بسیار دارد، چون زرگون و زریون

مشرق بنور صبح سحر گاهان رخشان بساق طارم زریون است
ناصر خسرو

و همایون (مانندهما = هماگون) و جز اینها. چنانکه دیده میشود نزد برخی آذریون

۱- دیوان معزی با اهتمام اقبال چاپ تهران ۱۳۱۸ ص ۵۲۵
که پنهان کرده جزایزد بسنگ خار در آتش که رو باند همی جزوی ذخاک تیره آذریون
دیوان سنائی غزنوی با اهتمام مدرس رضوی تهران ۱۳۲۰ ص ۴۱۴

فارسی شقایق دانسته شده و نزد برخی دیگر بخور مریم را آذریون خوانند. دست‌سوم آذریون و همیشه بهار را یکی پنداشته و دست‌چهارم آنرا گل آفتاب پرست دانسته است. شك نیست که هیچیک از این گیاهان پیوستگی بالاله (= شقایق) ندارد. برای اینکه سخن دراز نگردد از گفتگو در سر هر يك از آنها خودداری میکنیم. گیاهی که موضوع گفتار ماست لاله است که در عربی شقایق یا شقائق النعمان خوانده میشود و در لاتین، در گیاه‌شناسی *Paver rhoeas* نام دارد.^۱ زمخشری (۴۶۷-۵۳۸) در مقدمه‌الادب گوید: شقائق النعمان، لاله کوهی^۲ و همزمان اوالمیدانی در الاسامی فی الاسامی آورده: «الشقر والشقایق النعمان، لاله»^۳.

خوارزمی (محمد بن احمد بن یوسف الکاتب) که در دومین نیمه از قرن چهارم هجری میزیسته در مفاتیح العلوم مینویسد: «شقایق النعمان هی لاله»^۴. از اینکه لاله یا شقایق را نعمان یا نعمانی یا نعمی^۵ گفتند دو وجه بیان کرده‌اند، یکی اینکه نعمان در زبان عرب بمعنی خون است، خود این کلمه نزد برخی، چنانکه اشاره کردیم، معرب از یونانی انمونه *amamone* میباشد.

بمناسبت رنگ سرخ این گل آنرا نعمان خوانده‌اند، یعنی لاله خون رنگ. در سرزمین سوریه و فلسطین گل شقایق فزون و فراوان دیده میشود برخی از دانشمندان در نام شقایق نعمان بخون جوان بسیار زیبای ادنی *Adoni* (Adonis) که در داستان فینیقیه خرسی او را درید، منتقل شده‌اند.^۶

۱- پلینیوس در نخستین سده میلادی از لاله *pavot rhoeas* یاد کرده مینویسد: که کلی است بویژه در کشتزار جو میروید، Plinius N. H. XIX, 53, 2

این گل در فرانسه *Coquelicot* و در آلمانی *Wilder Mohn* و در انگلیسی *corn poppy* نام دارد.

۲- مقدمه‌الادب زمخشری چاپ لیبیک.

۳- الاسامی فی الاسامی چاپ طهران.

۴- مفاتیح العلوم الخوارزمی چاپ مصر ص ۱۰۳

۵- در فردوس العککه چاپ برلین ص ۳۹۷ آمده: شقایق النعمی حریف حاریندهب بیاض العین.

۶- نگاه کنید به شرح اسماء العفار No. 359 p. 180

و به فرهنگ ایران باستان جلد اول تألیف نگارنده ص ۱۳۵-۱۳۷

و به Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur von Alfered Jeremias. Leipzig 1913 S. 268-9

مانند این داستان، گیاهی نزد ایرانیان خون سیاوشان (= پرسیاوشان) خوانده شده است. در شاهنامه آمده، پس از آنکه سر سیاوش را بفرمان افراسیاب پادشاه توران بریدند:

بساعت گیاهی از آن خون برست جز ایزد که داند که آن چون برست
گیارا دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسیاوشان

نزد برخی دیگر این گل نه نعمان بن منذر باز خوانده شده است. این نعمان بن منذر از خاندان بنی لخم است که در حیره از ملوک دست نشانده ساسانیان بودند. آخرین پادشاه این خاندان نعمان سوم را که بدین عیسی گرویده بود، در میان سالهای ۵۹۵ و ۶۰۴ بفرمان خسرو پرویز بزدان افکندند و کشتند.

نزد برخی، او را در خاتقین بزدان افکندند و نزد برخی دیگر در زندان ساباط نزدیک تیسفون. همچنین مرک او را نویسندگان چون طبری و اغانی و ابن قتیبه و مسعودی و یعقوبی و بکری و یاقوت باختلاف یاد کرده اند، نزد برخی بساو زهر خورانیدند و برخی دیگر نوشته اند در زندان از طاعون بمرد، نزد خوارزمی و چند نویسنده دیگر او را زیر پای پیل افکندند: «ثم النعمان بن المنذر وهو الذي قتله ابرويز تحت ارجل الفيلة وهو آخر ملوك لخم وبعده اياس بن قبيصة الطائي». ^۱ خاقانی شروانی در قصیده معروف خود درباره طاق کسری در جایی که گوید:

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

اشاره بهمین نعمان است. پس از او خاندان پادشاهی بنی لخم از میان رفت. خسرو پرویز بجای او يك عرب از قبیله طی را بشهریاری حیره برگماشت. در اینجا باید بگوییم یکی از اسباب پیشرفت عربها بنحاک ایران، از میان برداشتن خاندان بنی لخم بود که همیشه از آنسوی نگهبان مرز بوم بودند. چنانکه در گفتار «نیشکر» یاد کردیم شکست خسرو پرویز از امپراتور بیزانس (رم سفلی) هرقل، راه تاخت و تاز تازیان را بایران هموار ساخت. سرزمین حیره در کرانه بیابان و تختگاه آن در يك

فرسنگی جنوب کوفه، در سال ۱۲ هجری بدست خالد بن ولید مخزومی باسانی گشوده شد، یعنی بی جنگ تسلیم دشمن گردید. ^۱ شقایق النعمان باید به نعمان بن منذر همزمان بهرام گور بازخوانده شده باشد نه با آخرین نعمان که نعمان سوم بشمار است. ^۲ اما نگارنده گمان میبرد که مفهوم کلمه نعمان که خون باشد در این وجه تسمیه مراد بوده نه کسی از خاندان بنی لخم. بسیاری از نویسندگان کتب ادویه که از شقایق یا لاله یاد کرده اند، هر دو وجه را آورده اند.

در شرح صیدنه ابوریحان بیرونی درباره آن آمده: «از اینکه رنگش بخون ماند نعمان خوانده شده و یا اینکه نعمان بن المنذر نخستین بار این گیاه در بستان خویش پرورش کردن فرمود» ^۳.

همچنین در مخزن الادویه آمده: «شقایق النعمان ... و بفارسی لاله نامند ... در وجه تسمیه آن گفته اند شبیه بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود ... آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برک و گل و نمر و دانه، الا آنکه از آن در همه چیز کوچک تر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد ... افیون حاصل از آن مانند آنکه از گوزه (= غوزه - جوزه) بخشخاش اخذ مینمایند، بسیار قوی المخدر والسكر...» ^۴.

در تحفه حکیم مؤمن نیز از تریاقی که از لاله گیرند یاد شده: «شقایق معروف است، چون نعمان بن منذر در خورنق اولاً زرع نموده مسمی بشقایق النعمان گشته و او بری و بستانی میباشد، شبیه بنبات بخشخاش و برک بستانی از آن کوچک تر و نمر

۱- نگاه کنید به Geschichte Irans von F. Justi, im Grundriss der Iranischen Philologie 2. Band, Strassburg 1896-1904 S. 543

و نگاه کنید بفتوح البلدان للبلاذری چاپ قاهره ۱۳۵۰ ص ۲۴۳ - ۲۵۰
۲- درباره ملوک نبی لخم نگاه کنید به Dynastie der Lahmidien in Al-Hira von Gustav Rothstein, Berlin, 1899

۳ و Encyclopédie de l'Islâm Tome III p. 1019

۴- ازبک نسخه خطی صیدنه بیرونی ملکی کتابخانه مجلس ۴- مخزن الادویه چاپ هند ص ۳۷۹

دانه‌اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر و قوی و تریاق او بغایت قوی السكر^۱. ابو الفرج اصفهانی در کتاب الاغانی گوید: «وكان ظهر الكوفة ينبت الشقائق فعمى ذلك المكان فنسب اليه فقيل شقائق النعمان»^۲ در بحر الجواهر آمده: «شقایق النعمان لاله کوهی و يقال له انوميا قال المبرد ان النعمان هو الدم فشببه الشقر بالدم في حمرته ...»^۳

از آنچه گذشت، پیداست که لاله نام گیاهی است از جنس کوکنار و آنرا در عربی شقایق خوانند. همچنین در فارسی لاله نام گیاهی است که در زبانهای اروپایی تولیپه tulipa خوانده میشود. اما این گیاه اخیر، جز گلش، دیگر هیچ چیزش شبیه به شقایق نیست و اصلا از جنس کوکنار نیست و در خاصیت تریاقی هم با آن شرکت ندارد، فقط ترکیب گلش مانند گل شقایق، لاله‌ایست. پیشینیان هم برای اینکه این دو گیاه مختلف بهم مشتبه نشود با افزودن صفتی آنها را مشخص داشته در تحفه حکیم مؤمن يك گونه از این تولیپه، لاله سرنگون نامیده شده و گونه دیگر لاله نعمان، اینچنین: «لاله سرنگون اسم نباتی است معروف و در باغها غرس میکنند، پیاز او چون بادنبه بالمناصفه کوبیده بجوشانند تا آب سوخته شود، روغن بماند، طلای او جهة عرق النساء (سیاتیک sciaticque) مجرب یافته اند»؛ «لاله نعمان اسم فارسی نباتی است برگش شبیه بترك زنبق ... و گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در چند پرده او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است...»^۴

چنانکه دیده میشود این دورستنی با شقایق هیچ خویشاوندی ندارند. اینها در ریشه پیاز دارند و برگشان همانند بترك زنبق است و باید افزود که گلبرگ آنها نیز

۱- چاپ طهران ۱۲۹۰ ص ۱۸۵

۲- منتخب کتاب اغانی باهتام خلیلی تهران ۱۳۱۹ ص ۹۱. هلی بن الحسین بن محمد بن احمد الاموی الفرشی معروف باصفهانی ایرانی نیست، جدش مروان بن محمد آخرین خلفا اموی در سال ۲۸۴ هجری در اصفهان تولد یافت، در جوانی بیفداد رفت و در دهم ذی الحجة ۳۵۶ در همانجا درگذشت.

۳- بحر الجواهر، هروی چاپ طهران ۱۲۸۸

۴- تحفه حکیم مؤمن چاپ طهران ۱۲۹۰

اندکی ستبرتر از گلبرگ شقایق است. گفتیم در اشعار گویندگان مالاله نعمان بکار رفته، اما نمیتوان دانست که مراد آنان شقایق است یا آنچه‌آنکه حکیم مؤمن نوشته، تولیپه.

در مخزن الادویه نیز لاله سرنگون و لاله نعمانی مانند تحفة المؤمنین یاد شده است.^۱ از اینکه این رستنی یکبار با صفت سرنگون آورده شده و بار دیگر با صفت نعمان یا نعمانی، ناگزیر دو تیره از یک گیاه اراده شده است. همین گیاه و یک گونه بستانی آن است که در المآثر والآثار بنام «لاله فرنگی» از گل‌های معروف زمان ناصرالدین شاه قاجار برشمرده شده است.^۲ این لاله از گیاهان بومی آسیاست. در سرزمین خراسان، چنانکه شنیده‌ام، خودروی آن فراوان است.

در گیاه‌شناسی هم دو گونه تولیپه شناخته شده، یکی خودرو که در بیشه‌ها و کنار رودها در اروپا هم دیده میشود و آنرا *Tulipa silvestris* گویند و دیگر بستانی که در باغها پرورش یافته بنام *Tulipa gesneriana*. مرزوبوم این لاله بستانی دانسته نشد، کجاست. این گل بواسطه پرورش در باغها تغییری یافته، امروزه همه رنگ از آن موجود است و یک گونه از آن پرپر و یک گونه دیگر با گلبرگهای پرچین و شکن است. گویا آسیای مرکزی و سرزمین کریمه و کرانه دریای کرگان (خزر) مرزوبوم این گل است. آنچه یقین است این است که این گل از مشرق با اروپا رسیده است. در سال ۱۵۵۴ میلادی بوسبک Busbeck فرستاده امپراتور آلمان فردیناند اول (Ferdinand 1) برای نخستین بار در یک باغ شهر ادرنه (Adrianople) آن را دیده و پس از آن از قسطنطنیه به وینه فرستاده و از اینجا رفته رفته بهمه جای اروپا در آمده است. در سال ۱۵۷۰ به هلاند رفته و در آنجا باندازه خوب پرورش یافته که امروزه آنکشور در کشت این گل نامبردار است، گل و پیاز آن یکی از کالاهای بزرگ آنجا بشمار

۱- مخزن الادویه ص ۵۵۲

۲- نگاه کنید به المآثر والآثار تألیف محمد حسنخان اعتماد السلطنه چاپ طهران ۱۳۰۶ ص ۶۹

میرود. ناگزیر تر کها این گل زیبا را ازدشتهای ترکستان که هنوز هم در آن سرزمینها لاله‌های خودرو و رنگارنگ بسیار دیده میشود، بقسطنطنیه بردند.^۱ تاریخ ورود این گل بکشورهای اروپا کم و بیش در دست است. چیزی که برای ما اهمیت دارد همان نام آن است که هیئت لاتین گرفته‌تولپیه tulipa خوانده شده و در زبانهای اروپا چون ایتالیایی و فرانسه و آلمانی و انگلیسی و جزاینها به همین نام شناخته شده (Tulpe; tulip tulipano; tulipe;). نامی که باین گل زیبا داده شده هیچ شاعرانه نیست، تولپیه tulipa با کلمه توربن turban که بمعنی عمامه است یکی است شاید مترجم بوسبک Busbeck در قسطنطنیه در وصف این گل این لغت را بزبان رانده و آنرا در بزرگی و شکل بعمامه (توربن turban) تشبیه کرده باشد.^۲

بهر حال این گیاه با نام تولپیه از ترکیه باروپا رفت و در آنجا بهمین نام نامزد گردید. خود تر کها این گل را در همان زمان لاله مینامیدند. کلمه بیجا و نادرستی که بوسبک به وینه فرستاده تولپیم tulipam بوده و این تحریف شده کلمه تولبند است که بمعنی عمامه است. این کلمه را همه نوشته اند که فارسی است. جزء اخیر آن که بند باشد روشن است اما در فارسی از برای دل یا دول بمعنی مناسبی نیافتم. امروزه در فارسی ادبی عمامه را دستار خوانند. فقط در مقدمه الادب زمخشری عمامه ترجمه شده به: دستار، دلبند، دستار بی ریشه.^۳ بنابتحقیقی که کردم در لهجه پوربی که یکی از لهجات هند است (دریوپی) دل یا دول بمعنی دستار سرخ است و در زبان ترکی عثمانی تولبند، پارچه ایست که بعمامه بندند. بهر حال لاله در مسافرت از آسیا باروپا با رنگ و ترکیب دلفریب خود، نام برانده‌ای با خود بآنجا نبرد. اما خود واژه لاله: رسیدن

۱- نگاه کنید به Das Leben der Pflanze IV. Band, Stuttgart 1911 S. 1822-1824

و به Kulturpflanzen und Haustiere von V. Hehn 8. Auflage Berlin 1911 S. 516-519

۲- نگاه کنید به Morgenländische Wörter im Deutschen von Enno Littmann 2. Auflage Tübingen 1924 S. 113 und 116

۳- نگاه کنید بمقدمه الادب زمخشری چاپ لیبیا (لیبیک) ۱۸۴۳ ص ۶۲ سطر ۶